

استنتاج مبانی نظریه‌ی رایج اقتصاد سرمایه‌داری و تحلیل و آسیب‌شناسی عقلانی و تجربی مدل‌های کلان توسعه غربی عزت کشتکاران^۱ - محمدصادق حیدری^۲

چکیده:

در این مقاله سعی شده است وجه اشتراک نظریه‌ها و مدل‌های غربی در اقتصاد سرمایه‌داری با رویکرد «اصالت سرمایه» به عنوان یک تجربه و عقلانیت تحلیل شود. از این رو فلسفه اقتصاد غرب موضوع بحث قرار گرفته و در دو سطح زیربنا و روبنا ارزیابی می‌شود.

در زیربنا اصالت سرمایه نمود اصالت ماده و ترسیم‌کننده جهان‌بینی تمدن مدرنیته معرفی شده است و نتیجه آن جریان آیین جدید پرستش سرمایه و آثار ماده در همه وجوه زندگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بشر است. بر این اساس الاستیسیته نیاز و قدرت ارضاء به عنوان موضوع علم اقتصاد تداوم تاریخی نداشته و این تجربه بشری پاسخ‌گوی رشد نمی‌باشد زیرا فاصله بین نیاز و قدرت ارضاء برای جوامع بشر در مدل‌های غربی، کرامت انسانی و آرمان‌های بشری را در منافع قشر خاص منحل می‌نماید و نظریه‌ها پاسخ‌گوی زندگی توده‌های مردم نمی‌باشد.

در روبنا به «قوانین انحصارات»، «مدل تولید، توزیع و مصرف»، «تکنولوژی به عنوان سفارشات فرهنگ سودمحور»، «عملکرد نظام مالی بر اساس فرهنگ ربا»، «تحلیل از بحران‌های اجتماعی و کارگری در اقتصاد سرمایه‌داری» و «تعریف پول» پرداخته شده و چالش‌های هر یک مورد دقت قرار گرفته است.

بر این اساس نظریه‌ها و مدل‌های غربی به عنوان تجربه‌های موفق و عقلانی برای تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت توصیه نمی‌شود.^۳

واژه‌های کلیدی: اصالت سرمایه، فلسفه اقتصاد، آلاسیسته نیاز و قدرت ارضاء، رشد، تداوم تاریخی، بحران، ربا، انحصارات در مدل تولید.

۱. مؤسسه کریمه ولایت.

۲. حسینی اندیشه.

۳. ارائه به سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

مقدمه: اصالت سرمایه به عنوان جهان‌بینی تمدن رنسانس

اساسی‌ترین مسأله‌ای که در بررسی مدل‌ها و سیستم‌های اقتصادی باید مد نظر پژوهشگران قرار گیرد، «مبنا» به عنوان شامل‌ترین مقوله‌ای است که هیچ یک از روابط و عوامل و اجزاء از آن خارج نبوده بلکه قدرت شمول و گستردگی آن، جایگاه هر یک از این موضوعات را مشخص می‌کند. در واقع «مبنا» در نظام اقتصادی، عهده‌دار همان کاری است که مفهوم «وجود» یا «ماهیت» در جهان‌بینی انجام می‌دهد؛ که انعکاس آن تا جزئی‌ترین جزئیات جریان داشته و قابل ملاحظه است.

بر این اساس آن‌چه که مبنای مدل غربی را شکل داده و نظام اقتصادی جهان را پدید آورده، «سرمایه» است (حسینی‌الهاشمی، 1373). بدین معنی که وقتی از «اصالت سرمایه» سخن به میان می‌آید، هیچ معارضی در برابر آن وجود ندارد و همه امور باید به آن بازگردند. یعنی در دنیای غرب حتی یک مقوله ساده هم یافت نمی‌شود که اثر آن در ربط با اقتصاد و سرمایه ملاحظه نشده باشد. در واقع همه ابعاد جامعه در نسبت تأثیر یا اثر اقتصادی و محاسبه آن اثر سنجیده می‌شود. حتی مقوله «سیاست» و جهت‌گیری حساسیت‌های اجتماعی نیز متأثر از تأثیر و حاکمیت اقتصاد است، به عنوان مثال برای مردم جامعه آمریکا قطع نطق رئیس‌جمهور و پخش تبلیغات تجاری کالاها و تعیین نرخ ویژه برای آن، یک امر پذیرفته شده است. این بدان معناست که حتی حساسیت مردم نسبت به «سیاست» در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد و «سیاست» به خاطر «اقتصاد» قابلیت طرح پیدا می‌کند. اساساً در این نگاه، اجتماع به این دلیل تشکیل شده تا آن دسته از نیازهای مادی افراد را که در زندگی انفرادی امکان رفع و تأمین ندارد، ارضاء و تأمین نماید و دولت هم در این میان نقش مدیریت روند ارضاء را به عهده دارد بنابراین ارتقاء درجات روحی و ایمانی ابداً مقصود نیست. در این نگاه حتی امور معنوی و روحانی و دعا و عبادت و زیارت و امثال آن از موضع اقتصاد نگریسته می‌شود و اگر ساعتی ساخته می‌شود که به جای زنگ زدن «اذان» پخش می‌کند، اثر اقتصادی آن در رشد سرمایه ملاحظه شده است و الا در نظر سازندگان این کالا تفاوتی میان صوت مقدس اذان و صوت یک خواننده فاسد و مبتذل نیست. آن‌چه برای آنان مهم است، چگونگی «افزایش انگیزه مصرف» است و بر این اساس در موضوع «روانشناسی» سرمایه‌گذاری می‌کنند تا با رعایت پسندها، حساسیت‌ها و ذائقه‌های مشتریان، فروش کالای تولیدی بیش‌تر شود. بنابراین اگر در عرصه فرهنگ و باور عمومی

نیز به دنبال تغییرات هستند، تغییراتی مطلوب است که در جهت رشد سرمایه و سود آن باشد. بر آن اساس اخلاق نیز به عنوان فرع و تبع سرمایه، تعریف می‌شود و مفهومی جز ابزار رشد سرمایه ندارد. به همین ترتیب طرح مسأله ورزش و تخصیص اوقات فراغت و تفریح برای نیروی کار جامعه، تنها منحصر در این مقصود است که تفریح و ورزش چه سهم تأثیری در ارتقاء کیفیت کار و بالتبع افزایش تولید رشد و سرمایه دارد؟ البته کار به همین جا ختم نمی‌شود بلکه چگونگی ایجاد درآمد از همان مراکز تفریحی و فعالیت‌های ورزشی نیز مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. حتی در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نیز هزینه‌های سنگین تحقیقات، توسط شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری تأمین می‌شود تا با شناسایی جوامع، نحوه سلوک و تشخیص پسند آن‌ها نسبت به تنوع و افزونی کالاها ممکن گشته و موجبات رشد سرمایه را فراهم سازد.

طرح مسأله ملی‌گرایی و شرافت ملی و امثال آن هم دقیقاً از همین ریشه برخاسته و با اصالت سرمایه متناسب است زیرا نیازهای مادی فرد و استعدادهای افراد در شکل بالاتر، در مقوله «ملیت» متجسد می‌شود و بررسی‌های علمی درباره «امکانات طبیعی» نیز حول همین محور می‌چرخد و به عبارت دیگر علت تأمین هزینه‌های گزاف تحقیقاتی درباره زمین و دشت‌ها و مراتع و معادن و کوه‌ها و دریاها و... عشق به ازدیاد علم بشری نیست، بلکه به این نکته باز می‌گردد که با شناخت امکانات طبیعی روشن می‌شود که چگونه می‌توان با استفاده از آن‌ها سرمایه‌گذاری‌های جدیدی را پدید آورد و بهره مادی گرفت و به سرمایه افزود. لذا طرح مباحثی چون «جغرافیای اقتصادی» در همین چارچوب قابل تحلیل است؛ که چگونه می‌توان «سرمایه طبیعی» را به «سرمایه اجتماعی» تبدیل نمود.

واقعیت تلخ آن است که در این مبنا حتی «انسان» هم به عنوان امر اصلی به شمار نمی‌رود بلکه یک امر دارای اثر محسوب می‌شود که حتی حد و مرز تولید آن را «قانون اصالت سرمایه» معین می‌کند. با این توضیح که در این نگاه، تفاوتی بین پرورش نیروی انسانی با تولید مرغ وجود ندارد.¹

¹. در راه‌اندازی یک واحد مرغداری باید سرمایه‌گذاری در خرید ماشین و ابزار و تأسیسات و مواد اولیه را محاسبه نمود و فرمول‌های آن را مرتباً کنترل کرد و به تحقیق پیدایش تخصص پیرامون آسیب‌شناسی نطفه‌های مرغ، نسل‌ها و نژادهای مختلف آن و کیفیت تبدیل آن به جوجه پرداخت. در این میان، اگر مقداری از دام‌ها هم از بین رفت، همانند اسقاطی‌های یک کارخانه بر خود لازم می‌بینند با ارتقاء ضریب دقت، تلفات را کاهش داده و از ضرر پیشگیری کنند. در

با همین محاسبات است که درباره نیروی انسانی هم مقدار نیروی کار لازم را می‌سنجند و با برنامه‌ریزی برای جلب تخصص‌های موجود مانند خرید مواد اولیه، متخصصین را جذب می‌کنند. اما در برنامه طولانی‌تر، از جذب نیروی انسانی عبور کرده و بر اساس تدوین برنامه کنترل خانواده و اعطاء امتیاز بر اساس آن، تولید نیروی انسانی مطلوب انجام می‌شود. یعنی از آغاز دوران ازدواج با بررسی گروه خونی پدر و مادر و امثال آن، آسیب و استعدادهای فرزندی که قرار است به دنیا بیایند مورد شناسایی قرار می‌گیرد و همانند روش اصلاح نژاد گوسفند و سایر دام‌ها مقدار خوراک، تفریح، ورزش و تغذیه زوجین مشخص شده و تجویز می‌شود تا فرزند به دنیا بیاید و پس از آن نیز همین روند کنترل تکرار می‌شود. از تغذیه در زمان طفولیت گرفته تا کنترل روانی و آموزشی در کودکی و دبیرستان، تا به منظور تناسبات رشد سرمایه، پزشک و مهندس و تکنسین به مقدار لازم تولید شود. اصالت سرمایه گذشته از تولید «متخصص»، «تولید تخصص» را هم مدیریت و جهت‌دهی می‌کند و با تبدیل تحقیقات فردی به تحقیقات سازمانی و تأمین هزینه‌های سنگین برای برنامه‌های پیچیده تحقیقاتی، نیازمندی‌های علمی رشد سرمایه را تأمین می‌کند.

در ادامه همین روند است که ادعا می‌شود حتی اخلاق و باور و ذائقه نیز قابل تولید و تعریف مادی است و این کار از طریق تعیین نوع غالب در خصوصیت‌های انسان و تحلیل آن در چارچوب ریاضیات آماری و حذف استثنائات؛ زیبایی‌شناسی قبلی از بین رفته و پسند و زیبایی‌شناسی جدیدی بر ملتها حاکم می‌گردد و تغییر مقیاس در پسند و اخلاق اجتماعی شکل می‌گیرد.

پس سرمایه به عنوان اصل و مبنا در سیستم‌ها و مدل‌های اقتصادی، هیچ مقوله‌ای را از تحت شمول خود خارج نمی‌بیند و حتی آثار «سیاسی» و «امور فرهنگی» را از زاویه

واقع بدون آن که ساده یا پیچیده بودن سیستم کارخانه موضوع بحث باشد، تمرکز و توجه کارگزاران سرمایه بر این است که سرمایه‌گذاری و ایجاد تخصص متناسب با آن را چگونه انجام دهند که افزایش سود سرمایه را نتیجه دهد. لذا در حسابداری‌های ساده شرکت‌های تولید دام، کلیه امور از جمله خوراک دام، سوخت و سوز آن، میزان اضافه شدن وزن در هر روز، فضولات پر یا پوست دام و دیگر اجزاء آن مورد محاسبه و بهره‌بری قرار می‌گیرد. یعنی این مبنا نمی‌پذیرد که امری دارای اثر باشد ولی تحت فرمول سرمایه قرار نگیرد.

«اقتصاد» ملاحظه می‌کند تا بتواند از همه ابعاد جامعه، سود بیش‌تر و بهره افزون‌تری بگیرد. (حسینی‌الهاشمی، 1361)

- طرح بحث: کالا و رشد آن موضوع فلسفه اقتصاد به عنوان توجه به هر شیء دارای آثار در شکل اجتماعی

بعد از این که مبنا قرار گرفتن «سرمایه» در سیستم‌ها و مدل‌های اقتصادی و حکومت آن بر ابعاد سیاسی و فرهنگی، از طریق مثال‌های عینی تبیین شد، می‌توان به سطح عمیق‌تری از بحث پرداخت و «اصالت سرمایه» در یک جامعه را از منظر «فلسفه اقتصاد» بررسی نمود. لذا فارغ از مثال‌های عینی، «سرمایه» در نگاهی علمی و تحلیلی ممکن است سرمایه به «کالای در جریان تولید» و یا حتی «کالای در جریان مصرف» تعریف گردد اما به نظر می‌رسد اگر سرمایه و رشد آن به عنوان یک اصل و مبنا در سیستم اقتصادی تلقی شود، قهراً باید آن را به «هر چیزی که دارای اثر اقتصادی در اجتماع است» تعریف کرد. زیرا «اصل در مبنا» مقوله‌ای است که بقیه هماهنگی اجزاء و عوامل و روابط به آن باز می‌گردد و معارضی ندارد. در واقع بسیار طبیعی است که بشر به عنوان یک عنصر صرفاً مادی، نگاهی مادی داشته باشد و در این صورت به چیزی جز «آثار ماده» نظر ندارد و به چیزی غیر از آن دل‌خوش نیست و آثار ماده آن گاه که شکل اجتماعی به خود بگیرد، چیزی جز «اقتصاد» نخواهد بود. یعنی اگر «ماده» به مثابه اصل قرار گرفت. آن‌گاه توجه به هر شیء دارای اثر در شکل اجتماعی، تحت عنوان «کالا» قابل طرح می‌شود و الگوی تولید و نحوه توزیع و تخصیص و ایجاد بازار برای آن مد نظر قرار می‌گیرد. تا با ترکیب آثار موجود، بتوان به آثار جدیدی دست پیدا کرد. به عبارت دیگر هر کسی در فلسفه، مسلک مادی را اختیار کند و ماده را مستقل بالذات بداند در نظام اجتماعی، اقتصاد محور خواهد بود و آثار سیاسی و فرهنگی و... را تنها از زاویه اقتصاد مورد ملاحظه قرار می‌دهد. به همین دلیل است که در جوامع غربی، فرهنگ معنوی مسلمانان را هم از زاویه سودآوری مورد بررسی قرار می‌دهند.

– تعمیم تعریف سرمایه به مقدرات جامعه و آثار اقتصادی برای رشد سرمایه

ممکن است گفته شود: «در اقتصاد سرمایه‌داری، سرمایه به هر امر دارای اثر اقتصادی تعریف نشده و چنین تحلیلی در نظریه‌های قائلین به این مکتب وجود ندارد» اما باید توجه داشت که بین یک «مفهوم» و «فعل» قائلین به آن تفاوتی اساسی وجود دارد؛ یعنی فرق است بین آن‌چه فیلسوف می‌گوید و آن‌چه لازمه‌ی مفاهیم فلسفی است. به عبارت دیگر باید بین طرفدار یک چیز و لوازم خود آن چیز تفاوت گذاشت و نباید خصوصیت شخصی قائلین به یک مفهوم را با ذات و لوازم آن مفهوم مخلوط نمود. در این‌جا هم اگر سرمایه، «مبنای سیستم‌ها و مدل‌های اقتصادی و هماهنگ کننده اجزاء و عوامل و روابط آن‌ها قرار گرفت، قهرأ شمولیتی خواهد یافت که بر همه چیز حاکم می‌شود و معارضی در مقابل آن قابل طرح نخواهد بود.

بنابراین وقتی در فلسفه، «ماده» به عنوان «امر دارای اثر» اصل قرار گرفت (حسینی‌الهاشمی، 1371)، انعکاس آن در اقتصاد این خواهد بود که میان هر آن‌چه که دارای اثر اقتصادی است، تفاوتی گذاشته نشود: از کالایی به نام نوشابه کوکاکولا و مواد اولیه آن و ابزار و ماشینی که این محصول را تولید می‌کند گرفته تا نیروی کاری که در تولید این محصول مشارکت می‌کند. یعنی لازمه فلسفه مادی و قول به اصالت ماده آن است که اخلاق و باور و ایمان هم به شکل مادی ملاحظه شده و از آن اثر و بهره اقتصادی دنبال شود و حتی انسان به عنوان موجود زنده و مختار هم تحت قوانین اصالت سرمایه دربیاید. در واقع باید به کل جهان به عنوان سرمایه نگریست زیرا همه موجودات جهان از زاویه منشأ بودن آن‌ها برای اثر اقتصادی، دارای اثرند. در این صورت است که به همه موجودات به عنوان کالا نگریسته می‌شود و با اصل دانستن کالا است که روابط اجتماعی و کار و مدیریت و تکنیک و علم و... ایجاد می‌شود و همه این‌ها چیزی جز طریقی برای بروز اثر و جز کیفیتی برای آثار امر قانونمند «ماده» نیست. لذا اعتقاد به اصل بودن ماده¹ باعث می‌شود تا در اقتصاد هر

¹ . بیان دقیق‌تری که روبنا بودن مفهوم «اصالت سرمایه» را برای مسلک «اصالت ماده» روشن می‌کند، از بررسی رابطه میان اثر و منشأ اثر مطرح می‌شود: در واقع اثر و خاصیت، تابعی است از چیزی که دارای آن اثر و خاصیت است؛ همان‌طور که گفته می‌شود: «نیرو و انرژی» مقوله‌ای است که بدون آن هیچ خاصیتی ملاحظه نمی‌شود. پس اصل در خاصیت و اثر، «ماده» است که اثر و خاصیت به آن بازمی‌گردد زیرا در مکتب «اصالت ماده» ماده ذاتاً دارای خاصیت یا دارای بی‌نهایت تضاد است. به عبارت دیگر در مقام اثرگذاری و تحقق خارجی، در سطح بسیار کلی و در یک نگاه کلان، حتی نفس «قانون» هم به «امر قانونمند و خصلت‌دار» و گسترش - که بشر به دنبال آن است - یک «اثر» محسوب

آن چه که دارای اثر است، به عنوان «سرمایه» پذیرفته شود و اگر صحبت از تأمین اجتماعی و احترام به قشر کارگر یا توجه به اخلاقیات و امور فرهنگی می‌شود، به این دلیل است که این امور به عنوان سرمایه‌ای محسوب شده‌اند که می‌توان از آن‌ها اثر اقتصادی گرفت و به واسطه‌ی آن‌ها رشد سرمایه را افزایش داد و الا اگر تأمین اجتماعی بدون ملاحظه بازدهی در سطح ماکرو انجام گیرد و متناسب با رشد تولید ناخالص ملی و اولویت افزایش ثروت ملی بنا شود، رشدی محقق نخواهد شد؛ هم‌چنان که تبلیغات و امور هنری در جامعه نیز در این جهت قرار می‌گیرند تا افزایش مصرف محقق گردد.

البته مسأله‌ای که در این میان قابل دقت است، ضرورت توجه به مطلق آثار و نه آثار فعلی است؛ یعنی اگر فقط آثاری که فعلاً در دسترس است مورد توجه قرار بگیرد «رشد» ممکن نمی‌شود.

– تحلیل فلسفی الاستیسیته نیاز و قدرت ارضاء بر اساس تضاد دیالکتیکی و نقض آن به عدم تداوم تاریخی

بنابر آن چه گذشت، می‌توان جریان تضاد^۱ در اقتصاد سرمایه‌داری و فرمول‌ها و مدل‌های آن را به نظاره نشست: وقتی بین «نیاز انسان» و «ارضاء نیاز او» رابطه‌ای کلی

می‌شود و برای دستیابی به آن باید به منشأ اثر (چیزی که اثر از آن صادر می‌شود) توجه نمود که آن، «ماده» نام دارد. لذا بها دادن و عدم غفلت از منشأ اثر است که باعث دستیابی به آثار جدید (رشد) می‌شود. البته منشأ اثر ضرورتاً از طریق «کیفیت» عمل می‌کند و روابطی خاص را ایجاد می‌کند ولی این به معنای اصل شدن آن کیفیات نیست بلکه آن کیفیات تنها طرز کار و طریقه عمل هستند و مبنای آن‌ها «امر دارای اثر» یعنی «ماده» است.

^۱. به عبارت دیگر اگر ماده به صورت ذاتی، دارای «بی‌نهایت خصلت» نباشد و منحصر به خاصیت‌های فعلی و در دسترس ما باشد؛ در هر رابطه و طریق و شرایط جدیدی که قرار گیرد اثر دیگری از خود بروز نخواهد داد. در واقع «خصوصیات ذات» قابل کسر و اضافه نیست؛ اگر خصوصیتی از ذات نفی شود، قابلیت اضافه شدن به آن را نخواهد داشت و اگر خصوصیتی جزء ذات باشد، نمی‌توان آن را از ذات کسر کرد هم‌چنان که نمی‌توان «انحناء» را از «دایره» گرفت و دایره‌ای را رسم کرد که دارای انحناء 360 درجه نباشد. پس تا خصلتی در درون ذات فرض نگردد، در هیچ رابطه‌ای بروز نخواهد کرد.

نکته فوق ما را به این مطلب رهنمون می‌کند که قوی‌ترین دفاع از اصالت ماده توسط مسلک «تضاد» صورت گرفته و سعی کرده تا منشأ حرکت ماده به عنوان امر مستقل و ذاتی را تبیین کند و دیالکتیک بین خصلت‌های متضاد را عامل ایجاد ترکیب و اثر جدید معرفی می‌کند. در واقع اگر قرار باشد اصالت سرمایه به بهترین نحو ارائه شده و به قوی‌ترین صورت از آن دفاع شود، باید از طریق تضاد و دیالکتیک وارد شد تا ربط اصالت سرمایه به مبانی فلسفی آن تمام شود؛ زیرا فلسفه تنها یک بحث نظری که جایگاه آن در کتاب‌ها و کتابخانه‌ها باشد، نیست بلکه مبنایی است که اثر خود را

ملاحظه شود، با امکان قول به کشش مواجه خواهیم شد که به این خصلت، «الاستیسیته نیاز و قدرت ارضاء» می‌گوییم. بنابراین اساس قدرت ارضاء زمانی بیش‌تر می‌شود که متناسب با آن، نیاز افزون شود.

به عبارت دیگر «نیاز»، حامل «تضاد» است؛ یعنی هر ارضائی محقق شود و نیاز را در موضعی از بین ببرد، نیاز پیچده‌تری ایجاد می‌شود. به این ترتیب، «دیالکتیک» در این‌جا قابل ملاحظه است: کالا، هم نیاز را ارضاء می‌کند و هم نیاز را شدت می‌دهد به نحوی که کیفیت ارتباط (الاستیسیته) نیز تغییر می‌کند. در ادامه همین است که کالاهای گوناگون - که در گوناگونی با یک‌دیگر متضادند و تأثیر کششی و تنشی دارند - پدید می‌آیند. پس «مصرف» به عنوان اثری که بر انسان جاری می‌شود، در ذات خود هم نیاز را ارضاء می‌کند و نیاز جدیدی را ایجاد می‌کند همان‌طور که تأثیر انسان بر جهان هم حامل «تولید» است و هم تغییر تولید را می‌طلبد. (حسینی‌الهامی، 1377)

مثال ذیل به تبیین مطلوب کمک بیش‌تری می‌کند: گاه انسانی فرض می‌شود که در سرما و بوران شدید گرفتار شده و توانایی بر نجات خود را ندارد و لذا به دلیل سلب اختیار از او، حرکتی اضطراب‌گونه دارد که این حالت همان اضطراب حقیقی و واقعی است. اما برخلاف این حالت، می‌توان انسانی را فرض کرد که برای بردن شرطی که با دوستان خود بسته، در سرما و سوز شدید به خارج از خانه می‌رود تا با تحمل یک ساعته‌ی چنین وضعیتی، جایزه تعیین شده را ببرد. اما پس از مدتی منصرف شده و با سرعت به خانه برمی‌گردد و در توضیح علت این کار می‌گوید: اگر در سرما یخ بزنم، دیگر زنده نیستم تا بتوانم از جایزه استفاده کنم. پس یک نوع از اضطراب، «اضطراب منطقی» است که بر اساس علم و آگاهی به آن عمل می‌شود و مانند اضطراب واقعی نیست که کارها از روی نادانی و اضطراب و بدون دلیل انجام شود. هم‌چنان که وقتی شخصی در سرما آتش می‌بیند به خاطر گرم شدن به آن پناه می‌برد ولو این‌که می‌داند دود آتش چشم او را می‌سوزاند. یعنی

در تمامی زندگی نشان می‌دهد و به عنوان یک قید کلی، در تحلیل و شناخت همه جزئیات منعکس می‌شود. یعنی رشد به عنوان یک اثر در نگاه کلان، به منشأ اثر بازمی‌گردد و منشأ اثر و پیچیدگی در کار و پیچیدگی در کالا و پیچیدگی در ابزار چیزی جز خصلت‌های جدید نیست که این خصلت‌های ولو بالواسطه به ماده بازگشت می‌کند و دیالکتیک بین خصلت‌های متضاد در ذات ماده موجب آثار جدید می‌شود. پس قول به اصالت سرمایه در اقتصاد عیناً قول به اصالت ماده در فلسفه است.

استفاده از هیزم یک نوع مصرف است که دارای دو خصلت مادی است: هم «نیاز به گرما» را تأمین می‌کند و نسبت به آن آرامش ایجاد می‌کند و هم به خاطر وجود دود، یک نیاز و اضطرار جدید ایجاد می‌کند. در واقع مقوله مصرف و تولید در اقتصاد هم بر همین اساس استوار شده یعنی حرکت منطقی در اقتصاد بر اساس دیالکتیک نیاز و قدرت ارضاء قابل تفسیر است و این رابطه دیالکتیک است که منشأ حرکت‌های اقتصادی می‌شود. به عبارت دیگر اگر انسان و جامعه اقتصادی به این وصف «عملکرد منطقی» متصف شود، به خاطر این است که همان اضطرار منطقی را پذیرفته و علت پذیرش این نوع از اضطرار، آن است که بر حرکت انسان هم، «قانون ماده» حاکم است. به این ترتیب خصلتی که خود انسان دارد به ماده بازگشت می‌کند هم‌چنان که طرف مقابل ترکیب هم دارای خصلت مادی است؛ یعنی طرفین ترکیب حاصل تضاد هستند و رابطه میان آن‌ها نیز همین‌گونه است و این سیر مسلسل‌وار ادامه پیدا می‌کند.

از آن‌چه گذشت روشن می‌شود که طریقه عملکرد در یک سطح بسیار کلی همان «الاستیسیته نیاز و قدرت ارضاء» است که فرمول‌ها را هم بر همین اساس شکل می‌دهد و اساس این کشش و تنش، دیالکتیکی است که بین اشیاء عالم (از جمله انسان و جهان) و خصلت‌های متضاد آن‌ها جاری است. لذا اصالت سرمایه و اقتصاد سرمایه‌داری کاملاً سازگار با تضاد است و به جای تضاد وهله‌ای، تضاد در روند تاریخ را توضیح داده و کیفیات و کمیات را تغییر می‌دهد.

البته ما در این‌جا به دنبال یک بحث فلسفی نیستیم تا با اثبات بطلان «تضاد»، «اصالت سرمایه» را نیز امری مردود بشمریم بلکه موضع این بحث از جایگاه «فلسفه اقتصاد» است و لذا در ادامه مقاله، ردّ «اصالت سرمایه» هم، با استدلال اقتصادی - و نه فلسفی - انجام خواهد شد. در واقع اکثر بحث‌های عمیقی که در اقتصاد انجام می‌شود، معنای فلسفه اقتصاد را می‌دهد که در سطح ماکرو به کل مباحث اقتصادی می‌پردازد؛ زیرا با روشن شدن آن کلّ، تکلیف زیر مجموعه‌های آن نیز به راحتی معین می‌شود. البته ممکن است که در اقتصاد سرمایه‌داری، بحثی از اصالت ماده و نظر به تضاد مطرح نباشد اما ما در این بحث به «لوازم یک مفهوم» توجه می‌کنیم ولو قائلین به آن مفهوم به آن لوازم توجه نکنند همان‌گونه که گوینده جمله‌ی «16، هشت برابر 2 است» می‌تواند به لوازم دیگر عدد

16، از جمله به دو برابر بودن آن نسبت به 8 یا نصف بودن آن نسبت به 32 توجه نکند ولی این غفلت موجب نفی این نسبت‌ها نخواهد شد.

بر همین اساس، مکانیزم عرضه و تقاضا، نرخ بهره، کالای جانشین و بسیاری از مفاهیم دیگر تعریف جدیدی پیدا خواهند کرد و حتی چرایی و علت سودجویی انسان نیز تحلیل جدید خواهد شد و مباحث اقتصاد خرد و کلان را می‌توان به یک ریشه ارجاع داد و از این طریق، قدرت تبیین آن‌ها را به دست آورد. در واقع اطلاق کلمه «علم» به این دلیل نیست که «این علم در خارج به این گونه عمل می‌کند» بلکه نفس علم به صورت نسبی علت‌یابی و آسیب‌شناسی را می‌پذیرد و به دلیل کشف رابطه‌ها و محاسبه تغییر آن‌هاست که می‌توان از «رشد» سخن بگوید.

تحلیل اقتصادی از فاصله بین ایجاد نیاز و زمان ارضاء نیاز و چالش آن با مفهوم رشد و تداوم تاریخی

بنابراین هر گاه «نیاز» به عنوان «علت پیدایش حرکت» معرفی شود، این سوال قابل طرح است که آیا هر نوع نیازی علت حرکت است ولو هیچ گاه ارضاء نشود؟ ممکن است پاسخ داده شود که: «کالای مورد نظر انسان بعد از طی یک مدت زمانی، برای او قابل دسترسی خواهد شد» اما باید به این سؤال هم پاسخ داد که در قبال زیان ناشی از «فاصله بین ایجاد نیاز و زمان ارضاء نیاز» چه تدبیری وجود دارد؟ آیا هر مقداری از این فاصله و ناآرامی روانی منبعث از آن، مضر نخواهد بود؟ وقتی انسان پس از معرفی کالاها خواهان آن‌ها باشد و به دنبال آن‌ها بدود و در حین دویدن کالاهای دیگری به او نشان دهند و به طور مداوم تحریک شود، آیا نباید همواره در دوندگی به سر ببرد و بر سرعت خود بیفزاید تا کی و چه قدر به ارضاء برسد؟!

بنابراین «موتور مولد حرکت» تا زمانی که صرفاً به دنبال افزایش کمی باشد و از نظر کیفی مقید نشود، با «محصول خود» در جنگ است و این یعنی «نحوه ایجاد انگیزه» با «نحوه ارضاء» سازگار نیست. در واقع بحران اجتماعی یا کارگری ناشی از جهل مردم یا کارگران نیست بلکه علت آن، خصلت ذاتی سرمایه‌داری و مدل‌های متناسب با آن است که با قوانین حاکم بر حرکت متعارض است و قابلیت تدام تاریخی ندارد. بر همین اساس توزیع عادلانه درآمد بر اساس میزان مشارکت در تولید هم یک شعار خالی از واقعیت و بی‌معنا

است زیرا مکانیزم توزیع در جامعه سرمایه‌داری که بر اساس روابط انحصاری و انحصارات شکل می‌گیرد. خود عهده‌دار شدت بخشیدن به بحران اجتماعی و کارگری است و توزیع عادلانه انجام نمی‌پذیرد.

- روابط انحصاری در مناسبات انسانی لازمه رشد سرمایه در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی مادی

مقصود از روابط انحصاری در این‌جا کلیه قوانین و روابط و ضوابط و مناسبات انسانی است که تحت هر عنوانی وضع می‌شود و رشد سرمایه را می‌پذیرد. به عبارت دقیق‌تر، هنگامی که نیاز و سود شخصی در انسان‌شناسی به عنوان مبنا قرار گرفت، قدرت ملاحظه‌ی «روابط میان کیفیت پیدایش نیاز و زمان ارضای آن» در جامعه‌شناسی امری ضروری است و نظام سرمایه‌داری فاقد چنین قدرتی است؛ چون به جای توجه به چگونگی نیاز به دنبال تشدید احساس نیاز است که این روند، موجب اختلاف طبقاتی در جامعه می‌گردد و قابلیت تداوم ندارد و ثروت و قدرت و اطلاع را به نفع «رشد سرمایه» منحل می‌نماید. (حسینی‌الهامی، 1375)

وقتی دستگاه مولد بحران شکل گرفت، مکانیزم قیمت‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. یعنی مکانیزم قیمت‌ها تابعی از سطح درآمدهاست و سطح درآمدها نیز بر اساس «روابط انحصاری» شکل می‌گیرد که با دقت در تعیین قیمت و مسأله ارزش کالاها و فرمول‌های آن قابل تبیین است. لذا باید در ارزانی کالاها برای جامعه تجدید نظر کرد. ابتدائاً گفته می‌شود که باید علاوه بر قیمت مواد اولیه و هزینه‌های مستقیم تولید به هزینه غیر مستقیم هم توجه نمود که این عنوان شامل تمام مواردی چون سوخت کارخانه، غذای کارگران، اجاره تأسیسات و استهلاک آن، مخارج تبلیغی، هزینه‌های اداری و... می‌شود و در آخر هم نرخ بهره به قیمت تمام شده باید محاسبه شود و سپس بر اساس کنش و تنش تقاضا در بازار، قیمت تعیین گردد. پس از آن، اولین سؤال در این باره مطرح می‌شود که: قیمت جنس‌های قبلی چگونه تعیین شده است؟ با توجه به این‌که ارجاع جواب مسأله به مرحله بعد، مسأله را حل نمی‌کند و بازگرداندن قیمت یک کالا به قیمت صد مقوله‌ی دیگر پاسخی علمی محسوب نمی‌شود.

– پذیرش تورم در مکانیزم قیمت‌ها به نفع افزایش سرمایه چالش اصلی تعادل‌ها به نفع قشر خاص

اما فارغ از این نکته و در آخرین بیان، نرخ بهره در یک طرف و فرد کارگر در بازار هم در طرف دیگر قرار می‌گیرد و این کار دقیقاً شبیه آن است که به جای ایجاد موازنه استاتیک بین دو سنگ یک تنی، یک سنگ صدگرمی در یکی از کفه‌های ترازو با بازوی گشتاور به مراتب بزرگ‌تر از بازوی دیگر قرار گیرد. این کار خروج از قانون تعادل و استاتیک است که حرکت را مرتباً به نفع یک طرف منحل می‌کند؛ گرچه سنگ صد گرمی در مقابل سنگ یک تنی کم و کوچک است ولی تأثیر آن در روند، تأثیر تبدیل قانون استاتیک به قانون چرخش و حرکت است؛ آن هم چرخش و حرکتی که تنها به وسیله تعیین موضع یک طرف انجام شده است. در این صورت مکانیزم قیمت‌ها به نفع «افزایش سرمایه» شروع به حرکت و چرخش می‌کند و افزایش نسبی نرخ تورم را حتی اگر در یک دوره مالی بیش‌تر از چهار درصد هم رشد نکند، انکارناپذیر می‌سازد. زیرا بیش از یک دوره، یا دو دوره یا سه دوره بالاخره این سؤال مطرح می‌گردد که وضع نرخ تورم در طول ده سال چگونه خواهد بود؟! آیا افزایش قیمت‌ها ادامه پیدا خواهد کرد؟ زیرا تورم حتی اگر نسبت آن کند گردد، ولی به جای دیگری منتقل شده و فقر صادر می‌شود، یعنی «درد و بیماری» درمان نشده و تنها به موضع دیگری انتقال داده شده است. بله! می‌توان فشاری را بر یکی از اعصاب وارد کرد تا مریض درد را حس نکند اما در ادامه باید مسکن‌های قوی‌تر به صورت مداوم به وی داد تا بازگشت درد به تأخیر انداخته شود!

بنابراین تا زمانی که بیماری، مورد علت‌یابی قرار نگیرد و رابطه استاتیک آن کشف نشود علاج درد ممکن نخواهد شد، البته مقصود از استاتیک در این‌جا «توقف» نیست بلکه «تعادل در رشد» است که در صورت عدم شناسایی، آن تعادلی که به نفع یک طرف منحل شود باعث تشدید بیماری خواهد شد.

در واقع موضع منطقی هر شخص، تابع درآمد اوست. برای یک فقیر خوردن نان خالی رضایت‌بخش و مطلوب است در حالی که خوردن چلوخورش برای شخص ثروتمند ممکن است ناکافی بوده و علامت خست او محسوب شود. لذا منطقی بودن رفتار انسان در رابطه با درآمد او معین می‌گردد و درآمدها نیز تعادل را به نفع یک عده خاص منحل می‌کند و آنان را به جهت دهندگان «شیوه تولید و شیوه توزیع و حتی شیوه تولید علم» متمایل کرده و

انحصار را جایگزین توزیع عادلانه می‌نماید. یعنی تعیین مقدار و میزان مشارکت در تولید از طریق رابطه‌ای است که چنین قدرتی را ندارد چون اصل شمردن سرمایه، با «تقسیم به نسبت در مشارکت» سازگار نیست و به جای رشد عمومی، روابطی را دنبال می‌کند و رشد سرمایه را نتیجه می‌دهد و لذا طریقه عملکرد مبنای سرمایه‌داری نیز خود عهده‌دار شدت بخشیدن به بحران است.

- بررسی بحران‌ها در اقتصاد سرمایه‌داری و نقض آن به مکانیزم تولید و فرهنگ سودمحوری

در این رابطه نارضایتی طبقه کارگر و اعتراضات و اعتصابات و قیام‌های این قشر از جامعه یعنی «بحران کارگری»، یکی از آسیب‌هایی است که همواره مقابل و رویاروی مدل‌های سرمایه‌دای بوده و هست. بحران کارگری که در ادبیات اقتصاد سرمایه‌داری منشأ و ریشه آن را به ضعف ادارک و جهال کارگران و پایین بودن سطح فرهنگی آنان برمی‌گردانند؛ معمایی قابل تحلیل و نقد و نقض است. پژوهشگران جانب سرمایه بر این نظرند که در راستای تکنولوژی و تنوع کالاها، همواره باید با آموزش‌های اجتماعی و تدابیر پرورشی و هنری و تبلیغی این رشد فرهنگی و رفلکس شرطی را برای کارگران پدید آورد که مطالبه و انتظار سطح بالاتر رفاه برای آنان در یک زمان کوتاه امری ممکن و منطقی نیست، بلکه رفع نیاز و دسترسی به امکانات و رفاه بالاتر در طول زمان و با تحرک و تلاش بیشتر آنان میسر می‌گردد. لذا با جریان این فرهنگ در جامعه که خود نگه‌داری کارگران در پافشاری بر مطالبه بالاتر رفاه به نفع خود آن‌ها و نظم اقتصادی جامعه است، بحران کارگری فروکش خواهد کرد.

اما به نظر می‌رسد بر اساس همان روابط مادی صرفی که مبنای بررسی این گروه از پژوهشگران است، چنین رفلکس شرطی با رفلکس طبیعی کارگر نسبت به ملاحظه درجه بالاتر رفاه و امکانات و کیفیت بهتر زندگی ناسازگار و در تعارض است. یعنی رفلکس شرطی، کارگران را از چنین مطالبه‌ای منع می‌کند اما رفلکس طبیعی رویارویی با محصولات جدید و تنوع کالاها، آنان را به درخواست لذت مادی و بهره‌مندی بیشتر تشویق می‌کند و لذا هنر و تبلیغ و آموزش در این مبنا با منطق آن هم‌خوانی ندارد. در واقع هنگامی که کارگران یک تکنولوژی جدید در لوازم خانگی را در بازار مشاهده می‌کنند، رفلکس شرطی حکم می‌کند

که «هم‌اکنون به دلیل عدم توان مالی، زمان مناسبی برای خرید این محصول نیست» اما تحریک طبیعی میل به کالایی که در مقابل اوست و تصور لذت بالاتری که از خرید و استفاده از آن، برای او پدید می‌آید، رهایش نمی‌کند، تا پس از مدت زمانی که امکان خرید را برای خود فراهم می‌آورد لذا فروشکستن و نارضایتی بدون آن که زمان زیادی از چشیدن لذت استفاده وی از کالاهای قبلی داشته باشد با ورود کالاهای دیگری به بازار، نیازهای جدیدی برای او ایجاد شده است که امکان دسترسی به آن‌ها را ندارد.

بنابراین نارضایتی و بحران کارگری که موجب اختلال در نظام سرمایه‌داری است، ناشی از جهل نیست بلکه ناشی از مکانیزم تولید و مینا قرار دادن نفع بخش خصوصی، به جای منافع ملی است که این، به معنای درون متناقض بودن تعاریف در این مبناست. البته در ادبیات دینی به چنین روندی «گسترش و توسعه حرص» اطلاق می‌شود؛ امری که جامعه در تداوم تاریخی نمی‌تواند بر اساس آن استوار گردد. (صدوق، 1383)

به عبارت دیگر زمانی که «مبنای کار در اقتصاد» هنوز مطرح نشده بود، برای فرونشاندن آتش نارضایتی کارگران مساله «بازدهی و محاسبه تأثیر آن» و سپس مساله «تأمین اجتماعی» مطرح گردید و پس از آن حق بیمه و مسکن و حق بازنشستگی به کارگران اعطا شد اما باز هم چاره اعتراض‌ها و اعتصابات آنان را نکرد و در ادامه، «حق سندیکایی» و «پورسانت» و «اضافه کار» هم نتوانست بحران کارگری را کنترل کند، این نشان‌دهنده آن است که قوانین برخاسته از تخصص اقتصاد غربی از آن جهت که با «قوانین حاکم بر حرکت» که تداوم تاریخی را تضمین می‌کنند ناسازگار است، لذا نظام سرمایه‌داری را دچار چالش در تولید، توزیع و مصرف و حتی در تکنولوژی می‌کند. ممکن است این سؤال مطرح شود که «بالاخره در عینیت، پیشرفت و رفاه و بازدهی اقتصادی در غرب قابل انکار نیست» اما باید توجه داشت که «وقوع» همیشه نمی‌تواند دلیل بر «صحت» یک رابطه باشد، همان‌طور که آدمی می‌تواند دست به کارهایی بزند که به ضرر اوست. به عبارت دیگر فارغ از وحی و لوازم و مقتضیات آن، این نحوه روابط اقتصادی به دلیل ناسازگاری‌اش با «قوانین حاکم بر حرکت»، نمی‌تواند «تداوم در تاریخ» داشته باشد.

یعنی هر روندی که «تداوم تاریخ» برای آن ممکن نباشد، حتما در «رشد مقطعی» هم حائز درجه‌ای از کذب و خسارت است. چون اگر «تاریخ» به «مجموعه‌ای از مقاطع زمانی

تعریف» شد و با ضرب یک مقطع از زمان در عددی خاص برابر شد؛ آن‌گاه عدم ملاحظه‌ی رشد در کل، قطعاً به معنای وجود نقض و خدشه در نفس آن مقطع خواهد بود.

– «تعریف پول»، عملکرد بانکداری بر اساس فرهنگ ربا، اولین چالش در روبناها در اقتصاد سرمایه‌داری

البته چنین مبنایی با همه تناقضات درونی و بحران‌های ناشی از آن، روبנהایی را هم مانند پول تدارک می‌بیند. اگر چه در تعریف پول به وسیله خرید، وسیله پس‌انداز، قدرت خرید و معیار ارزش تکیه می‌شود اما به نظر ما حقیقت تعریف پول به جای «قدرت پرداخت» به «قدرت دریافت و اعمال فشار و زور» باز می‌گردد که ابتدائاً در ساده‌ترین مثال‌ها تبیین می‌شود.

در ابتدای امر به ذهن می‌رسد که بانک به کسانی وام می‌دهد که قدرت پرداخت داشته باشند اما مدعای ما این است که علت پرداخت وام، قدرت وام‌گیرنده در دریافت پول عموم است در تبیین این مطلب اولاً باید ملاحظه کرد که بانک بر اساس گردش پول در حساب جاری یک تاجر با به کار بردن فرمول و معادله‌ای خاص در این باره اعتباری به او می‌دهد و وام‌گیرنده را انسان امینی محسوب می‌کند. اما در پاسخ به این سؤال که «این تاجر نسبت به چه چیزی امین است؟» باید گفت: او در پرداخت ربا امین است و بانک به عنوان یک موسسه انتفاعی شخصی را محترم می‌داند که بتواند ربا را پرداخت کند. حال از چه کسی می‌توان ربا را دریافت کرد؟ طبیعتاً از کسی که می‌تواند آن را از جامعه دریافت کند و به بانک بپردازد که در این روند، برای بانک مهم نیست که ربای این وام از چه راهی تأمین می‌شود.¹

حتی اگر وام‌گیرنده هیچ فعالیت اقتصادی با این پول انجام ندهد و آن را در بانک قرار دهد ولو با قرض گرفتن از شخص دیگری، ربای این وام را پرداخت کند، اهمیتی برای بانک نخواهد داشت.

¹ البته بانک در سطح اعتبارات تولیدی، راه پرداخت ربا را مورد بررسی قرار می‌دهد که این مسأله در سطوح بالاتر باید تبیین شود و فعلاً کوچک‌ترین شکل مسأله در حال تبیین است.

در مرحله بعد شخصی را در نظر می‌گیریم که بدون معامله با بانک از صدهزار تومان سرمایه خود در طی یک سال پنجاه هزار تومان سود به دست آورده است. این شخص اگر به دنبال افزایش سرمایه خود است باید مبلغی کمتر از پنجاه هزار تومان مصرف کند و مثلاً برای سرمایه صد و سی هزار تومانی ناچار است تا در طول سال بیش از بیست هزار تومان مصرف نکند. اما اگر همین شخص با بانک کار کند. علی‌رغم مصرف تمامی پنجاه هزار تومان می‌تواند قدرت خرید سال آینده خود را به اضافه اعتبار و کردیت بانکی افزایش دهد به شرط آن که وام بانکی (سرمایه) خود را فرض به جای صدار، صد و بیست بار در بانک به چرخش درآورده باشد. یعنی به جای آن که برای افزایش سرمایه و قدرت مبادله، از مصرف خود بکاهد؛ باید به نحوی مصرف کند که قدرت چرخش بیش‌تری به دست بیاورد که در این صورت قدرت اعتبار بانکی او و قدرت مبادله‌اش افزایش خواهد یافت. علت این نکته نیز استفاده از بانک و قدرت به گردش درآوردن وام‌های بانکی است. اساساً مزیت بانک در آن است که محور مبادلات را از «نقد» به «نسیه» تبدیل می‌کند و در نظام نسیه محور، زمان به ضرر مصرف‌کننده که به آن «قدرت دریافت» می‌گوییم، خواهد بود. (حسینی‌الهامی، 1377)

در این روند و حتی در سطح خرده‌فروشی، اعتباری که بانک به دست‌چک (پول تحریری) می‌دهد، غیر از اعتباری است که برای شخص تاجر قائل است زیرا با برگشت خوردن چک، صاحب آن جلب می‌شود و مسأله حتی با رضایت طلبکار هم فیصله نمی‌یابد چون چنین کاری موجب لطمه خوردن به صیانت بانک و معاملات نسیه‌ای است. بنابراین چک تنها بر اساس یک تکیه‌گاه خاص برای افراد صادر می‌شود که مبنای آن «اعتبار» آن افراد است و اعتبار به معنای اثبات عملی قدرت پرداخت است که چنین کاری بدون «قدرت دریافت»، ممکن نیست. البته «قدرت دریافت» تکنیک‌های مختلفی از سطوح اولیه تا سطوح پیچیده دارد که یکی از پایه‌های اساسی آن نمایش تجمل و ابهت مادی و مانور تشریفات خاص در مقابل کسی است که در کشش و تنش نیاز و ارضاء، قدرت مقاومت کم‌تری دارد است و حالت ابتدایی آن در دکور و نحوه تزئین مغازه‌های عادی دیده می‌شود. اما در سطوح بالاتر و پیچیده‌تر و برای معامله‌های کلان، مهمانی‌های مفصلی در ویلاها و منازل مجلل برگزار می‌شود و صاحب مجلس از طریق وسایل منزل و کلکسیون‌های گران‌قیمت و کم‌نظیر بحث از جنبه هنری و تحقیر ارزش مالی آن‌ها و بدون آن‌که از

موضوع معامله صحبتی کند، قدرت مالی خود را در برابر دیدگان فروشنده‌ای به نمایش می‌گذارد که به دلیل حجم بالای محصولات خود، از کم تعداد بودن خریداران مطمئن است و در تمام طول مهمانی، نگران از دست دادن چنین مشتری ثروتمندی است که توانایی مالی او به وسیله همین تشریفات اثبات شده است. در چنین شرایطی است که خریدار در دقایق پایانی مجلس و در برابر فروشنده‌ای که جانش به لب آمده، اشارات و تلویحاتی درباره معامله می‌کند و به صورت غیرمستقیم، مبلغی بسیار کم‌تر از قیمت تمام شده محصول پیشنهاد می‌کند و وعده پرداخت نقدی آن را در چند ساعت آینده می‌دهد و در مقابل اصرارهای فروشنده مبنی بر به صرفه نبودن چنین مبلغی، بر بی‌ارزش بودن معامله در صورت پرداخت قیمت بالاتر تأکید می‌کند. اصرارهای فروشنده، زمینه را آماده می‌کند تا این خریداران توانمند و ماهر، قیمت مورد نظر فروشنده را بپذیرد اما به شرطی که این مبلغ را در چکی شش ماهه پرداخت کند و در این جاست که فروشنده به دلیل آن که قدرت تحمل زمان را ندارد و نگران فروش نرفتن محصول خود است و توانایی مقاومت کم‌تر و نیاز آشکارتری دارد، کوتاه آمده و چنین معامله‌ای را قبول می‌کند و مطمئن از دستیابی به مبلغ معامله و نقد شدن چک است زیرا وسایلی که در این ویلا دیده چندین برابر مبلغ معامله بوده است. از سوی دیگر خریدار، صاحب محصول می‌شود در حالی که علاوه بر امکان فروش محصول در فردای روز معامله، 6 ماه فرصت دارد مبلغ معامله را در اختیار داشته باشد و آن را به گردش دریاورد و با نمونه‌های دیگر از این تکنیک، همراه با افزایش سرمایه خود بدون کاهش مصرف، اعتبار و کردیت خود را هم به چند برابر برساند.

در واقع چنین سرمایه‌دار ماهر با انجام چند معامله از این نوع در هفته، چندین برابر مخارج مهمانی‌ها و تشریفات آن، قدرت دریافت از جامعه را به دست آورده و آن را در بانک به گردش درآورده و بانک هم به صورت مداوم، قدرت چرخش مجدد به او داده در حالی که حجم پولی که در اختیار بانک است، از خرده‌سپرده‌های مردم عادی به دست آمده ولی در نهایت، قدرت کسی را افزایش داده که سرمایه بیشتری داشته است. لذا هم مصرف‌کنندگان حاضر می‌شوند به کسی که قدرت مصرف بیشتری دارد، پرداخت کنند و هم تولیدکنندگان در مقابل چنین کسی از تولید خود و هزینه‌های آن رفع ید می‌کنند که علت همه این واکنش‌ها، افزایش قدرت مالی این گروه از جامعه است.

از سوی دیگر بانک هم با جمع‌آوری سرمایه‌های کوچک مردم آن‌ها را به نفع سرمایه‌های بزرگ‌تر منحل می‌کند. مثلاً اگر فرض شود که بانک به سپرده‌های مردم هفت درصد سود می‌دهد، در مقابل از اعتباراتی که به شرکت‌های تولیدی ارائه می‌کند، دوازده درصد بهره می‌گیرد و تولیدکننده علاوه بر اضافه کردن این بهره بر مبلغ کالای تولیدی، فرضاً پنج درصد هم به عنوان سود خود در نظر گرفته و آن را به هزینه تمام شده و سود بانک، اضافه می‌کند. بنابراین مردم در هنگام خرید کالا مجبورند 17 درصد (12 درصد بهره بانک و 5 درصد سود تولیدکننده) بیش از هزینه تمام شده بپردازند در حالی که تنها 7 درصد سود از بانک می‌گیرند. یعنی بسیاری از دریافت سود هفت درصدی سپرده‌های خود دل‌خوشند در حالی که بانک ظاهراً به عنوان وکیل در تصرف پول آن‌ها، به جنگ آن‌ها رفته و از طریق وام‌های تولیدی، ده درصد به قیمت کالاهای مصرفی آن‌ها افزوده است. (حسینی‌الهامی، 1377)

البته این مثال‌ها تنها نشان‌گر چگونگی روابط پولی در سطوح خرد است و حتماً به نحو پیچیده‌تری در اقتصاد بین‌المللی و جهانی جریان دارد اما روشن می‌کند که در بخش پولی، «زمان» به نفع نظام سرمایه‌داری و به ضرر مصرف‌کننده منحل می‌گردد. یعنی هر گاه معاملات «نسبیه‌محور» شد، ضرر را به کسی منتقل می‌کند که قدرت تحمل زمان را ندارد. در واقع اگر کل جامعه بمتابه مصرف‌کننده باشند و در مقابل روابط و مدل‌های سرمایه‌داری قرار بگیرند، «زمان» به ضرر سیستم (کل مصرف‌کنندگان) منحل می‌شود و هر گاه زمان به ضرر بقاء یک سیستم باشد، سیستم از انسجام خارج شده و میل به تلاشی خواهد یافت و قدرت تداوم تاریخی را از دست خواهد داد.

– نظام مالیاتی جهت رفاه مردم چالش دوم اقتصاد سرمایه‌داری در روبناها

بنابراین در صحبت پیرامون سرمایه و رشد آن، قضیه سر مکانیزم نیست، نه فقط ترمیم مکانیزم، بلکه حتی عوض کردن مکانیزم هم بحران را علاج نمی‌کند. زیرا بر فرض که دولت یک سیستم مالی و روابط دیگری را مقابل روابطی که مصرف را به نفع رشد و تمرکز سرمایه حل می‌کند، وضع نماید؛ یعنی به این منظور از مردم مالیات بگیرد که به کارگراها و به اقشار ضعیف و به آن‌هایی که اختلاف مصرفی دارند، بدهد؛ در این جا یک سؤال مطرح

می‌شود: آیا مسألهٔ قیمت‌ها را هم کنترل می‌کند؟ یا اجازه می‌دهید که مالیات را به قیمت تمام شده بیفزاید؛

اگر اجازه بدهید مالیات را به قیمت تمام شده بیفزاید که قضیه حل نشده و کارگراها بازی خورده‌اند و اگر بگویید نه، ما بنا داریم قیمت‌ها را هم کنترل کنیم، می‌گوییم نهایتاً سود سرمایه را به صفر می‌رسانید یا نمی‌رسانید؟ این‌جا دوران بین نفی و اثبات است، دو جواب بیشتر نیست؛ یا به صفر می‌رسد، یا به صفر نمی‌رسد. اگر سود سرمایه را به صفر رساندید، از اصالت سرمایه عدول کرده‌اید و اضافه بر آن یک بن‌بست جدید در برابر شما هست، چون نه فقط از اصالت سرمایه عدول کردید، بلکه این با انسان هم سازگار نیست؛ «ادراک»، انسان را رشد می‌دهد و نیاز هم تابع ادراک، رشد می‌کند، این به صفر رساندن و قفل کردن شما، قفل کردن فیزیکی است؛ و ادراک انسان قفل شدن را نمی‌پذیرد؛ یعنی روابط بین ارگانیزم جامعه با روابط بین ارگانیزم تک‌یاخته آن که انسان باشد، با هم سازگار نیست. و ارگانیزمی را که شما می‌خواهید با روابط و مناسبات انسانی درست کنید و در آن خصلت قفل شدن را بپذیرید، اگر تک‌یاخته‌ها قفل شدن را نپذیرند - که ذاتاً نمی‌توانند بپذیرند -، این روابط شکسته می‌شود. بنابراین مسأله با توقف و سکون حل نمی‌شود. حتی اگر بگویید حد رشد را به یک اپسیلون می‌رسانیم. باز پاسخ این است که بازی را به تأخیر انداخته‌اید و به طور موقت جلوی انفجار را گرفته‌اید، چرا نمی‌گویید باید جوهرهٔ آن را بررسی کنید؟! چرا از بررسی ریشه فرار می‌کنید؟ لذا به محور اصلی بازگشته و می‌گوییم اگر به منظور تغییر بخواهید رو بنا را به عنوان لازمه ذات به مبنا برگردانید، هیچ‌گونه تغییری در روبنا موجب تغییر در ذات نمی‌شود، مگر این که دست از مبنا بردارید. اگر هم دست از مبنا بردارید و بگویید اصل در سرمایه، «سود» نیست، خوب واضح است که می‌گوییم این دیگر سرمایه داری نیست.

لذا اگر می‌گوییم جهتی را که تکنولوژی دارد سازگار با استمرار و تداوم نیست؛ یعنی همین الآن پوک است، همین الآن رشدی را که در آن می‌بینید رشد صوری هست؛ یعنی ضریب منفی را دارد مرتب اضافه می‌کند.

در این‌جا دیگر پول قدرت خرید خود را از دست داده است؛ یعنی افراد جامعه، خیال می‌کنند دارند! ولی ندارند! یعنی خیال آن‌ها صادق با عینیت خارجی نیست. حالا کاری نداریم به این که علت آن چیست؟ آیا سرعت چرخش است؟ آیا افزایش سرعت چرخش قبل

از افزایش حجم تولید است؟ آیا چاپ اسکناس هست؟ کاری نداریم. در این جا فقط کذب را در نظر داریم و می‌گوییم این «کذب»، بی‌خود و بی‌محل پیدا نشده. این کذب، محصول کذب در تولید است. یعنی شیوه تولید سرمایه دچار کذب شده. شما بگویید حالا یک درصدی هم دروغ بگوییم، چه می‌شود؟! ولی این گونه نیست که هیچ طوری نشود. وقتی عملکرد مبنا در خارج صدق نکند، معنایش این است که مبنای شما در تجربه شکست خورده است و این عجیب است که مشاهده رفاه در ظاهر جامعه نظرها را از توجه به عمق چالش‌ها و بحران‌ها باز می‌دارد. به نظر می‌رسد که مردم مرفه‌اند ولی این رفاهی هم که مبنای سرمایه‌داری، به وجود آورده دارای ضریب منفی در جوهره‌اش نباشد؛ در این دستگاه خیال می‌کنند مرتب می‌توانند جلوتر بروند، خیال می‌کند ناراحتی خود را به وسیله حمله کردن به بازار یا حمله کردن به نظام دولت یا حمله کردن به نظام تولید یا حمله کردن به سرمایه‌دار حل می‌کنند و حال آن‌که حل شدنی نیست زیرا جوهره آن رابطه‌ای که اضافه شدن را برای سرمایه تضمین می‌کند؛ با کذب رابطه مستقیم دارد و با صدق سازگار نیست.

حال اگر شما قائل بر این نظر باشید که دیگر دوره سرمایه‌داری و مالک‌ها به معنای این که اراده افراد به تنهایی دخیل باشد، تمام شده است و فقط شرکت‌ها به صورت یک دولت مالی و پولی عمل نمی‌کنند، بلکه بالای سر همه این‌ها، دولت، مبعوث از طرف کل جامعه با سیاست‌های پولی و مالی و با سیاست‌هایی که برای نظام تعیین کرده است و با حمایت‌های خاصی که به کار می‌برد از این هرج و مرج‌ها پیش‌گیری می‌کند که انحصارات به صورت کارتل و غیره در نیاید. ولی می‌گوییم «خیر»، ظاهر قضیه چنین است، دولت و بانک وقتی دخالت می‌کند و به این شرکت اعتبار می‌دهد، حتی دخالت می‌کند و از اعتباراتش نسبت به خارج از کشور و از بیرون از سیستم مدد می‌گیرد که مشکلات را دفع کرده و منافی را جذب کند؛ در هر حال مبنای این کار دولت هم براساس رشد تولیدات ناخالص ملی است. چرا یک شرکت وقتی ورشکست می‌شود، مالکینی که در آن‌جا سهام دارند، راضی به ورشکست شدن می‌شوند؟ چرا؟ چون آن‌ها سهام‌دار در یک شرکت دیگر هم هستند؛ می‌دانند بر فرض اگر بلندگوی لامپی دارد ورشکست می‌شود، ولی در عوض قدرت خرید آن‌ها به وسیله آن شرکتی که در بلندگوسازی ترانزیستوری هست و آن‌ها در آن سهام دارند، رشد می‌کند. نه فقط مال خودشان بلکه مال کسانی که در آن شرکت بزرگ‌تر هم سهم ندارند، به نفع آن شرکت بزرگ‌تر حل می‌شود، یعنی یک بار به دست

مصرف‌کننده می‌آید، بعد مصرف‌کننده قدرت خرید اضافی پیدا می‌کند و با قدرت خرید اضافه‌اش وارد بازار جامعه می‌شود و بعد از طرف همان که فعلاً در تکنیک برتر هست، جذب می‌شود. پس اگر فرضاً ژاپن قرارداد تکنیک کارخانه ساعت سیکو یا هنگ‌گنگ می‌بندد و یا فرضاً می‌فروشد، این به نفع ژاپن هست نه به ضرر ژاپن؛ و این آقایانی که مدیران پول هم هستند، در این دوران که فقط ابزار حاکم نیست و سرمایه حاکم است، می‌آیند شکست ابزار را هم تلافی می‌کنند، چون برای تکنیک امکان سرمایه‌گذاری جدید و تولید ابزار جدید را تأمین می‌کنند؛ یعنی این‌گونه نیست که یک دوره مبادله‌گران حاکم باشند، یک دوره دیگر ابزارداران و کارخانه‌داران حاکم باشند، بلکه «مبنا»، حکومت خودش را دارد و اعمال می‌کند؛ یعنی شرکت‌های تولیدی، توزیعی، اعتباری همه براساس این مبنا دارند کار می‌کنند و این‌گونه نیست که در این زمینه قدرت بانک‌ها ضعیف باشد. بنابراین به هر طریق که شما توجه کنید، دولت هم نمی‌تواند اتخاذ موضعی بکند که رشد تولیدات ناخالص ملی را به صفر برساند؛ چون در این صورت خود دولت باقی نمی‌ماند. قدرت تبلیغات و بقای دولت منوط به این است که در روابط جمعی کار کند؛ و سیستمی را که پذیرفته که منظم بیاییم یک روابطی را قرار بدهیم که حق مصرف را به نفع سرمایه حل کند، چه در سطح کوچک آن که معرفی کالا است و چه در سطح بزرگ آن که تبلیغات دروغ است. البته خیال نکنید که همیشه نیز یک گونه دروغ می‌گویند تا مچ‌شان باز بشود! بلکه گاهی در دسته‌بندی خبر، آن گونه دسته‌بندی می‌کنند که نتیجه خاصی را که می‌خواهند گرفته شود و رویداد دوم در جهتی که دسته‌بندی کردند واقع شود. یعنی این‌گونه نیست که روش دسته‌بندی کردن حتی در ایجاد خبر اثر نداشته باشد. و عین مسأله تکاثر و شتابی که در سرمایه از آن صحبت می‌شود، عین همان شتاب تبلیغاتی آن، این‌جا کار می‌کند و عین آن کذب و انحراف جهتی را که در تورم می‌بینید، دقیقاً این‌جا هم بارز می‌شود و سیر حیات عمومی را به جای این که متوجه ریشه کند که چه فساد دارد متوجه یک جای دیگر می‌کند.

نتیجه‌گیری: ضعف منطقی مدل‌های غربی و اقتصادمحور برای جامعه بشری و تجربه ناموفق برای تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

وقتی در اقتصاد، پس از تجربه و تجزیه و تحلیل عقلی، صحت قوانین و ثبات و پایداری آن‌ها را در شرایط و وضعیت‌های متفاوت شناسایی کرده و به عنوان قوانین صحیح و استاندارد مهر تأیید زدیم؛ اگر نخواهیم آن‌ها را به وحی مقید کنیم، باید پاسخ‌گوی سؤال از «تداوم» باشیم.

آیا این ثبت امضایی که بر قوانین حرکت در فلسفه اقتصاد زده می‌شود و اثبات استحکام و تداومی را که عقلاً و به طور تجربی برای امور و معادلات حرکت شناسایی می‌کنند، همان تداومی است که معتقدین به فلسفه حاکم بر حرکت از آن نام می‌برند؟ که اگر غیر از آن باشد جهان‌شمولی سرمایه بی‌معنا می‌شود زیرا عاجز از ملاحظه نگاه معتقدین به وحی بوده است و اگر با توجه به ادراکات متافیزیک کشف روابط و قوانین نموده است باید سازگاری قوانین حرکت ماده را با قوانین حاکم بر حرکت نشان دهد. زیرا قوانینی که مبنای حرکت و جهت حرکت را مشخص می‌کند باید سازگار و هم‌جهت با قوانین حاکم بر حرکت باشند، که ثابت و غیرقابل تغییرند.

حال اگر «تضاد» به عنوان مبنای اصالت ماده و سرمایه به اثبات رسید، بن‌بست مادی‌گرایی و سرمایه‌مداری از آن‌جا که تضاد نمی‌تواند مفسر جهت حرکت خودش به غیر خودش باشد، آشکار می‌شود؛ یعنی ثمره قوانین تجربی و علمی و عقلی که بر اساس «تضاد» بنا شده‌اند، ضرورتاً نمی‌تواند غیر تضاد یعنی «تداوم» را نتیجه دهد.

بنابراین در مسأله «رشد» که موضوع فلسفه اقتصاد است اگر شناسایی آن صحیح انجام نگیرد، بنا و ساختمان آن استوار نگشته و تداوم نخواهد یافت زیرا رشد خصلت ذاتی هر چیز است و نمی‌تواند استحکام و تداوم نداشته نباشد. اگر به ذات رشد نظر شود مفهوماً باید با تداوم بخواند تا حکم رشد روی آن گذاشته شود و الا اگر دارای رشد منفی باشد، به ظاهر یک پله یا صد پله پیش برود ولی در جوهره یک چیز همراه داشته باشد که معادل با حرکت علیه خود باشد، طبیعتاً شکسته شدن را به دنبال خواهد داشت که دیگر بر آن اسم رشد را نمی‌توان گذاشت.

در این پژوهش سعی شد با تحلیل عقلانی، تجربه و عقلانیت مدل‌های غربی که دارای مبانی سرمایه‌داری هستند نقض شده و تداوم تاریخی و عدم مسؤولیت آن‌ها نسبت به رشد و توسعه پایدار به اثبات برسد.

انانیت عقلانیت رنساس در عدم تبعیت نسبت به قوانین حاکم بر رشد (کلمات وحی)، رفاه و رشد را به نفع سرمایه و قشر خاص به وجود می‌آورد و توده‌ها در بی‌عدالتی نظامات شرک و کفر سرمایه‌داری می‌سوزند. گرچه در این مقاله به عدم سازگاری مدل‌های غربی با منابع و اسناد اسلامی نپرداخته است اما توانسته است با استدلال محکم عقلانی مبانی سرمایه‌داری را به چالش بکشد و در روبناها چهره فرهنگ سودمحور را با منافع ملت‌ها و توده‌ها نشان بدهد.

بر این اساس نمی‌توان با تعمیرات بخشی بر اساس ادبیات موجود و علوم انسانی غربی به تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پرداخت این مهم نیاز به آنالیز عقلانیت و منطق رنسانس و گستره آن در همه ابعاد زندگی بشر و نقد و نقض علوم انسانی غربی می‌باشد که هندسه مدل‌های غربی را به وجود آورده‌اند و بر این اساس به کارآمدی تجارب بشری پرداخته شود. در غیر این صورت «وقوع» به عنوان معیار صحت به جای شناخت حقانیت از عدم حقانیت در تکامل مادی بشر ما را به بی‌راهه رهنمون می‌سازد.

البته با تکیه به عقلانیت دین‌محور که پرچمدار انقلاب فرهنگی است می‌توان به تحقیقات میدانی پیرامون مدل‌های غربی نیز پرداخت و آن‌ها را در عرصه میدانی و نظام آماری تجارب ناموفق دانست که نیازمند پژوهش‌های درازمدت‌تری است.

بر این اساس روشن می‌گردد که مدل‌های غربی دارای لایه‌های پیچیده از مبانی فلسفی ترکیب علوم مختلف در عرصه‌های انسانی و تجربی و کارآمدی گسترده در عرصه تکنیک و فن‌آوری است که هر کدام نیاز به دقت، تأمل و جمع‌بندی است و با ساده‌اندیشی و عدم عمق‌نگری و پژوهش‌های آکادمیک نمی‌توان به قضاوت صحیح علمی رسید. از طرف دیگر نسبت دادن تدوین الگوی اداره کشور به اسلام نیز دارای خطر و حذرهای خاص خودش می‌باشد که گذشتن از عقبه‌های امتحانی آن مسؤولیت را صدچندان سنگین‌تر می‌نماید.

فهرست مراجع

1. حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1373)، سیاست‌های اصولی حاکم بر برنامه دوم توسعه، قم: دفتر فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
2. حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1361)، طرز تنظیم امور اقتصادی در اسلامی، روش سیستم و سیستمی روش، قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
3. حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1371)، فلسفه اصول نظام ولایت، قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
4. حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1376، 1377)، مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی. قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
5. حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین، (1375)، واژه‌های کلیدی ارزیابی شاخصه‌های جامعه، قم: فرهنگستان علوم اسلامی (چاپ داخلی).
6. صدوق، مسعود، (1383)، کیفیت تئوریزه کردن عدالت مادی، قم: حسینیه اندیشه (چاپ داخلی).